

## فراز و فرود سیاست‌های ایلی در آستانه دولت‌سازی مدرن در ایران

دکتر حسن شنبی\*

چکیده:

ظهور دولت مدرن در ایران را در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. تمرکزگرایی سیاسی - اداری، در هم شکستن خرده فرهنگ‌های محلی، حضور گسترده‌ی دولت در عرصه‌ی اقتصادی و فقدان ارتباط ارگانیک سازوکارهای قانونی با واقعیات جامعه ایرانی از جمله نتایج ظهور دولت مدرن در ایران به شمار می‌رود.

در این مقاله عمدتاً به آثار ظهور دولت مدرن بر نظام پیرامونی جامعه ایران یعنی ایلات و عشایر در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی پرداخته می‌شود.

فرضیه مدنظر این است که تعارضات ساختار میان ساختار دولت مدرن و ساختار جامعه ایلی ایران موجب تطویل بحران‌ها در دوران پهلوی اول شده است در این دوران بخش عمده‌ی سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی دولت مرکزی منجر به شکل‌گیری تعارضات با جامعه ایلی ایران گردید. برآیند این تعارض شکل‌گیری شورش‌های گسترده ایلی و بروز چالش‌های جدی اعمال حاکمیت دولت مرکزی در این مناطق بود. مفروض مقاله این است که فقدان تطابق ارگانیک میان سیاست‌های دولت‌ها با نظام محیطی محاط بر آن زمینه برد بحران‌ها را فراهم می‌سازد. برای کاهش چنین بحران‌هایی باید

\* دکترای علوم سیاسی و پژوهشگر

برداشت واقع‌بینانه از نظام محیطی داشت و برداشت واقع‌بینانه به معنای در نظر گرفتن اقتضانات محلی، محلی‌گرایش، تناسب مشارکت محلی و توجه به غایبات توسعه محلی است. سیاست‌های برنامه‌ریزی شده متصلب و غیر منعطف از بالا نمی‌تواند زمینه‌های ثبات سیاسی و توسعه ایران، سیاسی را فراهم سازند.

کلید واژه‌ها: سیاست و حکومت، دوران پهلوی اول (۱۳۰۰ - ۱۳۰۴)، جامعه ایلی و عشایری، تعارضات ساختاری، تطویل بحران‌ها.

پیدایش دولت مدرن در ایران، گسستی ساختاری، حداقل با گذشته آن به شمار می‌رود. دولت ایلی ایران ویژگی‌های دولت مدرن یعنی به گفته ماکس وبر «یک جامعه انسانی که به موفقیت، انحصار استفاده مشروع از اجبار را در سرزمین معین به خود اختصاص دهد»<sup>۱</sup> نداشت. دولت ایلی ماهیتی غیرمتمرکز و پراکنده داشت. قدرت سیاسی به تناسب میان دولت مرکزی، ایلخانان، و ایان، ایل بیگی‌ها، کلانترها و... تقسیم شده بود. صحبتی از ادغام پیرامون ایلی در مرکز سیاسی یا تخریب ساختار ایلی نبود. بلکه دولت مرکزی سعی بر حفظ این ساختار نیز داشت چرا که با گردآوری مالیات‌های ایلی توسط حکام محلی کسب درآمد می‌کرد، ضمن اینکه حفظ نظم و امنیت و نظارت بر اجرای قانون نیز به حکام محلی واگذار شده بود. ارتباطات در حداقل وضعیت قرار داشت. گسیختگی و پراکندگی تمام عیاری در روابط مرکز - پیرامون مشاهده می‌شد. ضعف قدرت مرکزی، بروز جنگ جهانی اول، شورش‌های ایلی و انحطاط دستاوردهای مشروطیت - که آرمان ایجاد یک ساختار مردم سالار را به باد داد - ساختار سیاسی را به وجود آورد که آن را ساخت سیاسی مطلقه در دوران حکومت پهلوی اول می‌نامیم. این ساختار آثار و تبعات گسترده‌ای بر پیرامون ایلی - که در ابتدای حکومت پهلوی اول بخش عمده جمعیت ایران را تشکیل

می‌دادند - داشت. قدرت سیاسی در دولت سنتی ایران از نوع پدرسالاری در سنخ‌شناسی کلاسیک وبری بود.<sup>۲</sup>

در این نظام مالکیت خصوصی وجود نداشت و همه چیز به طور مطلق در اختیار پادشاه بود، چون مهم‌ترین ابزار تولید یعنی زمین در اختیار دولت مستبد بود، اشرافیت زمین‌دار موروثی پیشرفته شبیه آنچه که در فئودالیسم غربی بود به وجود نیامد.<sup>۳</sup> در ساخت مرکز سیاسی سنتی ایران تمامی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی در شبکه‌ای پراکنده و نامتمرکز با دولت مرکزی تعامل داشتند. اگر نگاهی از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به فرایند ظهور و اضمحلال دولت‌های مطلقه در ایران داشته باشیم در تمامی آنها، قبل از ظهور، ناامنی و هرج و مرج مشاهده می‌شود. به عنوان مثال پس از یک دوره طولانی تهاجمات خارجی و آشوب‌های داخلی، دولت متمرکز شیعی (۱۵۰۱-۱۷۲۲م) در ایران شکل گرفت که بر سراسر پیکره اجتماعی مسلط شد. دولت صفویه محصول نابسامانی‌های به ارث رسیده از فروپاشی دولت‌های مطلقه پیشین بود.<sup>۴</sup>

در دوران قاجار، ساخت مرکز سیاسی به دلایل داخلی و خارجی رو به تجزیه گذاشت. تهاجمات خارجی، خزانه دولت را تهی ساخته بود و دولت به منظور خرید تجهیزات دفاعی و جنگ‌افزار و کسب درآمد از راه مالیات‌های ارضی، شروع به فروش زمین کرد؛ نتیجه این اقدام، افزایش قدرت حکام محلی، خوانین، رؤسای عشایر و زمینداران بود.<sup>۵</sup>

بنابراین در آغاز قرن بیستم دولت ایران با یک قدرت مرکزی رو به اضمحلال رو به رو بود که از لحاظ مالی در حدود ۸۰۰ هزار لیسه و ۳۲۵۰۰۰۰۰ روبل یا معادل درآمدهای ملی سه ساله ایران، بدهکار بریتانیا و روسیه بود.<sup>۶</sup>

پیروزی جنبش مشروطه و تسلط قابل توجه پیرامون ایلی بر مرکزیت سیاسی در مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری مملکتی یعنی پارلمان - افزایش نمایندگان طبقه زمیندار از ۲۱ به ۵۰ درصد<sup>۷</sup> - و افزایش قدرت سیاسی حزب مسلط دارای پایگاه

پیرامونی یعنی اعتدالیون<sup>۸</sup>، این تصور را به وجود آورد که پیرامون نه تنها در مرکز ادغام شده است بلکه خود مرکزی را تشکیل داده است، اما به دلایل داخلی و خارجی ساخت سیاسی مطلقه مجدداً بر جامعه ایران مسلط شد که تخریب ساختار پیرامونی، ادغام‌گرایی و یکسان‌سازی پیرامون با ساخت مرکز را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد. این ساخت مطلقه برخلاف دولت‌های مستبد پیشین، تمامی ابزار سلطه را در اختیار داشت، ساختاری که به گفته کارل مارکس «ارای سازمان نظامی و دیوان‌سالارانه، غول‌آسا، دستگاه دولتی خلاق و فراگیر بود که مانند تار عنکبوت، تاروپود جامعه را در بر گرفته و همه منزه‌هایش را بسته است»<sup>۹</sup>. ساخت مطلقه در دوران پهلوی، آرمان‌های دموکراتیک، تنوع و کثرت‌گرایی را تبدیل به ساختاری اتوکراتیک، یکپارچه‌نگر و متمرکز کرد. برخلاف روند شکل‌گیری دولت‌های مطلقه در اروپای غربی، ظهور دولت مطلقه در ایران مانع پیدایش گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل شد. به گفته پری آندرسون دولت مطلقه در شرق «به جای مساعدت به ظهور نهادهای نمایندگی و تحول روابط شاه و اشراف، به ادغام کامل اشرافیت در ساختارهای جدید سیاسی متمرکز که فاقد تنوع و تفاوت بودند انجامید و... ساخت دولت - ملت از بالا و برای مقابله با تهدیدهای مضاعف داخلی و خارجی و در پاسخ به ضرورت پلیسی در داخل و ضرورت نظامی در خارج صورت گرفت. ساختی که بر امور مالی و امور عمومی و حکومت‌های محلی هم نظارت داشت»<sup>۱۰</sup>.

بدین ترتیب در نظام سیاسی دوره پهلوی اول از یک سو گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل از دولت وجود نداشت که بتوانند بر افراط‌کاری‌ها و زیاده‌روی‌های دولت لجام بزنند، از سوی دیگر پیدایش شورش‌های ایللی، همین طور جنگ جهانی اول به عنوان دو ضرورت امنیت طلب داخلی و خارجی تأثیر قاطعی بر شکل‌گیری و اقدامات سیاسی - نظامی دولت رضاشاه گذاشتند و بالاخره هنگامی که این ساخت مرکز سیاسی شکل گرفت، بر شئون و پیکره‌ی

نظام اجتماعی مسلط شده طبیعی است با توجه به ملاحظات نظری که در فرایند ادغام پیرامون در مرکز سیاسی داشتیم، این ساختار یکسان‌نگر و بدون ملاحظه به تنوع و تکثر فرهنگی و قومی نمی‌توانست زمینه‌های ادغام را فراهم سازد و شورش‌های ایلی را باز تولید می‌کرد. حتی اگر در کوتاه‌مدت هم می‌توانست این شورش‌ها را موقتاً سرکوب سازد، بعد از سقوط و فروپاشی، شورش‌های ایلی و حرکت‌های جدایی طلبانه مجدداً شکل می‌گرفتند. روند حوادث و رویارویی ساخت مرکز سیاسی رضاشاه با پیرامون ایلی حکایت از آن داشت که آنچه ایلات و عشایر را برای مدتی کوتاه، آرام و مطیع ساخته است، نه هماهنگی و انطباق فرایندی - ساختاری با مرکز سیاسی، بلکه تفوق و برتری نظامی مرکز بر پیرامون ایلی بوده است.

در فاصله سال‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سلطنت پهلوی اول تعامل مرکز سیاسی - پیرامون مبتنی بر عقلانیت سیاسی - نظامی مرکز و مقاومت نظامی، سیاسی و فرهنگی پیرامون بوده است. مقاومتی که در پاسخ به سیاست‌های وحدت سیاسی مرکز صورت گرفت اما در نهایت باعث فروپاشی نظام پیرامونی ایلی شد بدون آن که به زندگی آنان سامان داده شود.<sup>۱۱</sup>

#### ۱- بنیادهای ساختاری تکوین دولت مدرن در ایران

تکوین ساخت مرکز سیاسی در ایران دوره‌ی پهلوی اول متأثر از نفوذ اقتصاد جهانی و ادغام نظام اقتصاد ملی در نظام اقتصاد بین‌الملل بود. این فرایند ادغام ضرورت بخش انطباق ساختاری پیرامون با ساختار مرکزی اقتصاد جهانی بود. چنین فرایندی زمینه‌های نابرابری اجتماعی و مقاومت پیرامون ایلی در برابر ادغام را برانگیخت. همان‌طور که بعداً توضیح خواهیم داد، واگرایی پیرامون نسبت به سیاست‌های مرکز از یک سو و سیاست‌های متعارض مرکز با ساخت پیرامون از سوی دیگر یکی از عوامل استمرار حیات ایلی و احساس بیگانگی پیرامون ایلی نسبت به مرکز سیاسی در ایران بوده است.

فرایند خاص و ماهیت خاص نوسازی در ایران دوره رضاشاه تأثیر جدی بر استمرار حیات ایلی داشته است. اولین اقدام وی جهت نوسازی، ایجاد ارتش قوی و اصرار بر تمرکزگرایی سیاسی بود. در حقیقت ایجاد ارتش به منظور اعاده نظم و اجرای قانون جهت فائق شدن بر هرج و مرج به ارث رسیده از دوران قاجار بود، بنابراین نوک پیکان رضاخان متوجه حکام محلی شد، علاوه بر این تقسیم اداری، کشور که مشتمل بر ایالات دارای همگونی فرهنگی بود به سیستم ده استانی تغییر یافت که هر کدام یک واحد سیاسی عددی بود تا یک واحد فرهنگی. افزون بر این او باقیمانده رهبران محلی را از داشتن هر موقعیت رسمی در محدوده سرزمینی خودشان محروم کرد. مرزهای فرهنگی - اجتماعی واحدهای محلی به مرزهای سیاسی تغییر یافت و رهبران گروه‌های محلی از رهبری در جماعت خود محروم شدند.<sup>۱۲</sup> پایه‌های قدرت سیاسی دولت بر سه مبنای ارتش، بوروکراسی و چتر حمایتی دربار استوار شد.<sup>۱۳</sup> در نتیجه دولت از پایگاه اجتماعی پیرامونی نه تنها فاصله گرفت بلکه پیرامون ایلی را «با وحدت ملی ناسازگار و تهدیدی برای امنیت ملی تلقی کرده و درصدد تخریب کامل پایه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع قبیله‌ای برآمد».<sup>۱۴</sup> گذار از ساختار اقتصاد کشاورزی و دامپروری به صنعتی مدرن یکی از نتایج رفرم از بالا بود که پایه‌های اقتصادی پیرامون ایلی را درنوردید. این اصلاحات در شرایطی صورت گرفت که در اوایل حکومت رضاشاه، حدود ۸۰ درصد جمعیت ایران - ۱۱/۵ میلیون نفر - در روستاها زندگی می‌کردند. فرایند صنعتی شدن در دوره پهلوی اول به نحوی طراحی شده بود که پیرامون ایلی و گروه‌های قومی را دربرنمی‌گرفت و بنابراین فرایند نوسازی فراگیر نبود که بتواند سراسر پیرامون را تحت پوشش قرار دهد.

صنایع سنگین مانند کارخانه‌های قند، مجتمع‌های شیمیایی و فولاد به طور عمده در استان‌های مرکزی و مناطق شمالی کشور مستقر شده بودند، به عنوان

مثال از ۲۵ کارخانه فولاد، ۹ کارخانه در اصفهان و بقیه در تهران و مازندران بودند.<sup>۱۵</sup> سایر صنایع عمدتاً در تهران بودند و سایر گروه‌های ایلی در کردستان، آذربایجان، چهارمحال و بختیاری و... از آنها محروم بودند نتیجه این امر، مهاجرت وسیع ایلات به مرکز و به مخاطره انداختن امنیت اجتماعی و در سطح کلان امنیت ملی بود، ضمن این که به همراه سایر عوامل فرهنگی و زبانی، شکاف‌های اجتماعی را به صورت متراکم تشدید می‌کردند؛ بنابراین تداوم اقتدارگرایی در فرایند نوسازی از بالا در دولت مطلقه رضاشاه بر نابرابری‌ها افزود.

اصلاحات از بالا، اقتدارگرایی و تشدید نابرابری اجتماعی در ایران در دوره پهلوی اول متأثر از عوامل خارجی نیز بوده است. نفوذ سرمایه‌داری مرکز در سرمایه‌داری پیرامونی مستلزم انطباق و تغییر ساختاری سیاسی این کشورها بود. پیدایش دولت‌های نوساز و اصلاحات از بالا با مضامین نوسازی از بالا، ناسیونالیسم، وحدت ملی، ادغام فرهنگی و یکپارچگی از جمله نتایج این نفوذ به شمار می‌روند. اقدامات دولت رضاشاه در داخل کشور از قبیل سرکوب خشونت بار عشایر، تسویه حساب‌های درون بلوک قدرت مانند قتل تیمورتاش وزیر دربار پهلوی و مرد شماره دو دولت رضاشاه، قتل سردار اسعد بختیاری (ایلخان ایل بختیاری)، قتل سردار عشایر صولت الدوله قشقایی (ایلخان ایل قشقایی) و خودکشی علی‌اکبر داور از جمله اقدامات حساب شده رضاخان در صعود به بالاترین پلکان قدرت به شمار می‌روند. رضاشاه از ۱۳۱۲ که توانسته بود تمامی مخالفان سیاسی خود را قلع و قمع کند به انجام اصلاحات در ساختار فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور پرداخت. اساس این اصلاحات ماهیتی یکجانبه، عمودی، متصلب و سلسله مراتبی داشت که با بنیاد تمرکزگرایی و یکپارچه‌سازی از هرگونه «تحمل سیاسی» یا «تساهل سیاسی» مبرا بود. در عرصه فرهنگی ساخت مرکز سیاسی رضاشاهی دو کارکرد اصلی را عهده‌دار بود: ۱-

سیاست‌زدایی ۲- فرهنگ‌سازی. سیاست‌زدایی یعنی زدودن و امحاء هر گونه مخالفت نیروهای اجتماعی علیه قدرت سیاسی و فرهنگ‌سازی ساخت مراکزی در عرصه‌های آموزش و پرورش، فیلم و سینما و تئاتر بود. در این دوره ضمن این که مکتب‌خانه‌های قدیم در گوشه و کنار کشور به آموزش متون قدیمی ادبیات فارسی می‌پرداختند، مدارس جدید دروس آموزشی جدید را تعلیم می‌دادند. فارسی زبان رسمی کشور و زبان‌های محلی و انتشار کتاب و روزنامه به زبان غیرفارسی ممنوع اعلام شده بود.<sup>۱۳</sup> براین اساس فرهنگ بومی ایلات و عشایر کاملاً تخریب و از بین رفت. البته این تخریب فقط محدود به «ممنوعیت» اعمال شده از سوی دولت مرکزی بود که سعی داشت نظام اجتماعی یکپارچه و همگون ایجاد کند. ضمن اینکه امکان همبستگی‌های خورده نظام‌های فرهنگی را هم از بین ببرد و جامعه‌ای سراسر توده‌ای به وجود آورد. البته ذکر این نکته ضروری است که رضاشاه هر چند قاعده نظام اجتماعی را توده‌ای کرد اما در بدنه نظام سیاسی، روشنفکران و نیروهای اجتماعی وجود داشتند که از آن حمایت می‌کردند. بورژوازی وابسته به سرمایه‌داری بین‌المللی و روشنفکران وابسته مانند محمدعلی فروغی، سید حسن تقی‌زاده و... از جمله حامیان اصلی رضا شاه بودند. سیاست ساخت مرکزی رضاشاهی نسبت به ایل بختیاری واجد هر دو ویژگی سیاست‌زدایی - فرهنگ‌سازی بود. یعنی وی «عملیه بختیاری‌ها به یک اقدام سه‌گانه یعنی فرهنگ‌زدایی (ممنوعیت پوشیدن لباس سنتی و غیره)، تخریب ساختار قبیله (اعدام سران و مصادره اموال آنان) و اسکان اجباری پرداخت... اما بختیاری‌ها آنها را نپذیرفتند و مثل گذشته کوچ روی خود را از سر گرفتند.»<sup>۱۴</sup>

رضاشاه ایلات را مظهر واپس‌گرایی و قهقرا تلقی می‌کرد که بایستی به هر ترتیب نابود شوند. بر اساس این تصور بود که عملیات نظامی، تفرقه، اجبار و نیرنگ حلقه واسط دولت رضاشاه و ایلات شد<sup>۱۵</sup> تا با نابود کردن قدرت و اقتدار



محلی ایلات و به دست گرفتن انحصار قدرت سیاسی - نظامی و بدین ترتیب تأسیس یک دولت قدرتمند، متمرکز، بوروکراتیک و مدرن، ایلات و عشایر را ناسازگار با یکپارچگی ملی تلقی کرده تمامی پایگاه‌های اقتصادی اجتماعی آنها را از بین ببرد.<sup>۱۹</sup>

بنابراین رضاشاه به منظور اجرای برنامه ملت‌سازی و فرهنگ‌سازی با گسترش نهادهای مرکزی و محدود کردن همزمان سازمان‌ها، آداب و رسوم و زبان‌های محلی روی آورد، اما با مقاومت و شورش پیرامون ایلی مواجه شد و به خشونت متقابل پرداخت. این خشونت ناشی از بی‌توجهی و نادیده گرفتن شبکه‌های معنایی پراکنده در ایران بود که به اجبار و در قالب «ناسیونالیسم نژاد» می‌خواست آنها را یکپارچه و یکسان سازد. چون کنش ناسیونالیسم رضاشاهی نه برآمده از تفکرات انتزاعی، بلکه خشم در برابر عقده‌حقرت از عقب‌ماندگی ایران بود، هیچ‌گاه نتوانست ملت ایران را به حقانیت و صمیمیت انگیزه‌های خویش متقاعد سازد.<sup>۲۰</sup>

## ۲- تعارض ساختاری دولت مدرن و نظام ایلی در ایران

خشن‌ترین سیاست‌های ساخت مرکز علیه پیرامون در دوره پهلوی اول متوجه پیرامون ایلی بود که بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند و نه تنها در مرکز سیاسی ادغام نشدند، بلکه به جنبش‌های سیاسی قومی انجامیدند که ارتباط مستقیمی با شکل‌گیری دولت مدرن داشتند، به عبارتی رؤسای ایلات و به‌طور کلی جامعه ایلی در برابر گفتمان حاکم و مسلط مدرنیسم در عصر پهلوی اول - که تأکید بر سیاست اقتصادی ارشادی - تجویزی با الگوی جایگزینی واردات و تشویق صادرات، وحدت ملی و نگرش ادغام‌گرایانه داشت - مقاومت کردند، مرکز سیاسی نیز به رویارویی خشن علیه آنها پرداخت.<sup>۲۱</sup> هر جا که میزان همبستگی قومی بالایی وجود داشت، دولت مرکزی از رویارویی با آنها هزینه‌های زیادی را محتمل شد. از میان جنبش‌های صورت گرفته در دوران رضاشاه و قبل

از آن جنبش‌های دارای ابعادی مانند «دستاوردهای مورد انتظار»، «عوامل ذهنی» و «خواسته‌های غیرقابل مذاکره» بوده‌اند.<sup>۲۲</sup>

ایلات از نظر رضاشاه مظهر عقب‌ماندگی، واپس‌گرایی و قهقهرا بودند که با برنامه‌های نوسازی وی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در تعارض بودند. اسکان عشایر، تبعید خوانین و کوچ اجباری ایلات، تسلط نظامیان بر زندگی عشایر و توسعه بوروکراسی دولتی بخشی از برنامه‌های دولت پهلوی اول نسبت به پیرامون ایلی بودند.

خشن‌ترین سیاست‌های رضاشاه علیه قبایل عشایر در دهه ۱۳۱۰ صورت گرفت، البته گام‌های اول در اواسط سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۹ برداشته شده بود. وی در ابتدا محتاطانه با عشایر برخورد کرد و به تدریج با نفوذ در ایلات از یک سو و تقویت بنیه نظامی از سوی دیگر به خشونت علیه عشایر شدت بخشید. شدت عمل او علیه عشایر مورد تعابیر مختلف قرار گرفته است. حسن ارفع در این مورد می‌نویسد: «...رضاخان مترجه شده بود برای کسب توانمندی و حیثیت دولت ایران نیاز مبرم به پول دارد و پول باید تحت عنوان مالیات‌ها و حقوق گمرکی و... از مردم دریافت گردد، ولی مردم عادت به پرداخت مالیات منظم به دولت نکرده بودند. برای دریافت مالیات نیاز به قدرت بود، اما دولت دارای حداقل نیروی نظامی و سلاح ناچیز و تجهیزات غیرکافی بود که حقوق افراد ماه‌ها عقب افتاده بود.»<sup>۲۳</sup>

«... نیروی نظامی فقط توانایی کنترل پایتخت را داشت، بقیه ممالک در دست ایلات و عناصر یاغی و سرکش بود... کلیه نیروهای نظامی را دوازده هزار ژاندارم و هفت هزار قزاق تشکیل می‌داد... با به خطر افتادن موجودیت مملکت ایران، رضاخان تصمیم گرفت نقشه خود را به خلع سلاح ایلات و شکستن قدرت آنان و از بین بردن نفوذ سران و اطاعت کامل از حکومت مرکزی به مرحله اجرا بگذارد. رضاشاه متقاعد شده بود که هر چند پیشرفت واقعی با دخالت خارجیان

در ایران غیرممکن است. تحریک ایلات و عشایر توسط خارجی‌ان مزید علت شد و روی این اصل نه تنها قبایل را خلع سلاح کرد، بلکه از میان برداشتن تسدریجی سیستم قبیله‌ای و کمک به بعضی سران، آنان را تحت کنترل حکومت مرکزی درآورد.<sup>۲۴</sup> و بدین ترتیب ارتش همراه با نظام بوروکراسی ساخت مرکز بر جامعه ایلی مسلط شد. فرماندهان نظامی و مقامات اداری دولت مرکزی در مناطق ایلی به اعمال قدرت پرداختند و حتی برخی فرماندهان ژاندارمری برای تحکیم موقعیت خود اگر خطری هم احساس نمی‌شد، خطر آفرینی و ناامنی می‌کردند و به بهانه این ناامنی عشایر را سرکوب می‌کردند. رضا فاضل در این مورد می‌نویسد: «... افسران ارتش به تهدید قبیله‌ای دامن می‌زدند. برخی افسران ارتش گزارش شورش‌های موهوم را جعل می‌کردند و حتی به آشوب‌های درون قبیله‌ای دامن می‌زدند تا افسانه ناآرامی دائمی در منطقه را نشان دهند. افسران به نام امنیت ملی و نوسازی، قبایل متمرّد را سرکوب می‌کردند. رقابت فراقبیله‌ای بین نخبگان سیاسی و رقابت بین قبیله‌ای بر سر چراگاه و منابع تولیدی به ندرت اجازه شکل‌گیری ائتلاف علیه دشمن مشترک را می‌داد».<sup>۲۵</sup>

علاوه بر اتکا به ارتش، برخورد رضاخان با قبایل شباهت‌های زیادی با نحوه رویارویی شاهان قاجار داشت. استفاده از رقابت‌ها و اختلافات دیرینه عشایر از جمله شیوه‌های اجرای سیاست‌های ساخت مرکز سیاسی در پیرامون ایلی بود. به عنوان مثال، شکست قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و برچیدن بساط ژاندارمری خراسان در پاییز ۱۳۰۰ را دولت مرکزی و به واسطه اقدامات نظامی و از طریق برپایی شورش‌های قبیله‌ای انجام داد. قوام توانست با استفاده از شکایت خوانین علیه ژاندارم‌ها و وصول کنندگان مالیات، آنها را علیه پسیان و ژاندارمری خراسان بشوراند. بر این اساس در اوایل مرداد ۱۳۰۰ شجاع‌الملک هزاره همراه با دیگر خان‌ها و از جمله بربری‌ها و بلوچ‌ها اتحادی تشکیل داد و مشغول جمع‌آوری افراد سواره شد. سردار بجنوردی نیز کلیه کردها و ترکمن‌ها را علیه پسیان بسیج

کرد. مخالفان اصلی پسیان، زمینداران و خوانین بودند که از پرداخت مالیات طفره می‌رفتند. قوام توانست با راه انداختن شورش‌های عشایری پسیان را سرکوب کند و در ۱۰ مهر ۱۳۰۰ شمسی، پسیان در درگیری با کردهای جعفرآباد قوچان بر اثر اصابت هفت گلوله از پای درآمد.<sup>۲۶</sup>

بدین ترتیب دولت مرکزی دو اقدام اساسی در پیرامون انجام داد که هر دو به یکسان مانع ادغام پیرامون در مرکز سیاسی شدند: ۱- سرکوب ایلی توسط ایلی ۲- اتخاذ سیاست‌های متعارض با ساختار ایلی.

بر این اساس بود که تناقض میان سیاست‌های دولت مرکزی در رویارویی با عشایر به وضوح مشاهده می‌شد. از یک سو دولت سعی داشت با اتکا به ارتش و بوروکراسی، عشایر را تحت تابعیت خود درآورد و از سوی دیگر به نیروهای ایلی نیز متکی بود. بدین ترتیب بود که طی سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۵، ضعف و ناتوانی ارتش منجر به اتکا به نیروهای ایلی شد. ارتش و دولت مرکزی نه تنها به خلع سلاح عشایر نپرداختند بلکه به مسلح کردن آنها نیز اقدام کردند. مسیح کردن سردار بجنوردی رئیس قبیله اگرادشادلو، قبایل شکست خورده تحت امر سمیتقو در ۱۳۰۱ (قبایل شکاک)، ایلی شاهسون، ایلی کلهر و قبایل رودبار در جنوب غربی از جمله این موارد می‌باشند در واقع شکست سمیتقو ناشی از ناتوانی وی در جذب گروه‌های ایلی کرد<sup>۲۷</sup> بود. شکست کامل وی در ۲۹ مهرماه ۱۳۰۵ را نیروهای داوطلب قبیله‌ای به سرپرست عمومی سمیتقو و دشمن وی عمرخان انجام دادند نه سمیتقو بود و شاهسون‌ها و سایر ایلات به صورت داوطلبانه به سمیتقو و یارانش یورش برده و آنها را شکست دادند. در واقع بخش اعظم موفقیت‌های جنگی به وسیله داوطلبان عشایری به دست آمد. در نقاطی مانند لرستان که دولت توان دسترسی به داوطلبان عشایری را نداشت نتیجه پیکار حزبی کفایتی، درنگ و عدم تحرک ارتش نبود.

در اوایل دهه ۱۳۰۰ جمعیت غیرنظامی به ویژه ساکنان ایل یکی از منابع مهم تأمین تسلیحات برای ارتش بود. خلع سلاح قبایل جزیی از برنامه بزرگ‌تر رضاخان برای اعمال کنترل دولت مرکزی در سراسر کشور بود و تفنگ‌هایی که به این طریق جمع‌آوری می‌شود به منظور جبران کلی کمبود این قبیل تسلیحات در ارتش به کار گرفته می‌شد.

خلع سلاح شامسون (در ۱۳۰۲) حدود ۱۴ هزار قبضه تفنگ از انواع گوناگون، ۶۰ قبضه مسلسل سنگین و مسلسل سبک لوئیس برای ارتش به ارمغان آورد.<sup>۲۸</sup>

مقامات نظامی در رویارویی با عشایر، حتی الامکان به جای جنگ، از مذاکره، بلوف، دسیسه و نیرنگ استفاده می‌کردند. عملیات علیه شیخ خزعل، سمیتقو و ترکمن‌ها بدون هیچ درگیری باعث پیروزی نیروهای دولتی شد.

بر این اساس بود که قتل عام و سپس در آغوش کشیدن دشمن، سیاست نظامی رضاخان در برابر عشایر بود. استفانی کرونین نمونه بارز این نحوه رویارویی را در نبردهای امیرلشکر امیراحمدی با لرها در ۱۳۰۳ نشان می‌دهد: «... این نیروها مثال بارزی از سرهم بندی کردن، برقراری آرامش در میان قبایل و تحریک ناامنی توسط فعالیت‌های فتنه‌برانگیز بوده است. عملیات مربوط به خلع سلاح لرها در ۱۳۰۲ شروع شد و به رغم موفقیت‌های متعدد ارتش، در ۱۳۰۳، مذاکرات مربوط به رؤسای قبایل که به نظر می‌رسید حاضر به تن در دادن با شرایط جدید باشند به خوبی جریان داشت. تعداد مشخصی اسلحه تحویل شد و استقرار قدرت ارتش به نحو مساعدی پیش می‌رفت. مع‌ذلک امیراحمدی که در آن زمان فرماندهی لشکر غرب و از جمله جبهه لرستان را برعهده داشت، دستور قتل تعدادی از سران لر که خودشان را به عنوان گروگان‌گیری تسلیم وی کرده بودند صادر کرد. امیراحمدی پشت یک قرآن را نیز مهر کرده قول داده بود که آنان را عفو کند.<sup>۲۹</sup> قتل‌های خیانت‌آمیز امیراحمدی فوراً آتش جنگ دیگری را

برافروخت. لرها حمله شدیدی را علیه یک پادگان در خرم‌آباد تدارک دیدند که منجر به شکست و تلفات شدید و محاصره پادگان خرم‌آباد شد. اقدام ناجوانمردانه امیراحمدی خسارات مالی و جانی بسیار زیادی به دولت ایران وارد کرد و مقامات نظامی مجبور شدند تا به برقراری یک آتش بس با لرها تن در داده سلاح‌هایشان را نگیرند و با وضعیت نیمه خودمختاری آنان موافقت کنند.

شورش جدید لرها در واقع به دلیل خشم و انزجار آنها از اعدام رؤسایشان بود. آنها طی نامه‌ای به مجلس اعلام کرده بودند: «... ایرانیانی وفادار هستند ولی بر اثر اقدامات فرمانده لشکر غرب مجبور به جنگ شده‌اند. این عقیده حتی در میان ارتش رواج داشت که... امیر احمدی شخصاً و مستقیماً مسؤول این شورش است و به دلیل انگیزه‌ی شخصی و حرص و آز به این جنایت دست یازیده است. سران لرها افراد متمولی بودند و وی امیدوار بود به بخشی از ثروت آنان دست یابد.»<sup>۳۰</sup>

امیراحمدی توانسته بود با سرکوب سایر ایالات از جمله کلهری‌ها، سنجابی‌ها و کردها به ثروت‌های سرشاری برسد. به گفته استغفانی کرونین وی «سربازی قسی القلب، بی‌رحم و بی‌صفت بود».<sup>۳۱</sup> طبیعی است چنین برخوردی از سوی مرکز سیاسی به پیرامون ایللی، زمینه‌های ادغام و همگرایی را از بین برده و فضایی آکنده از سوء ظن، بدبینی، انتقام و خشونت متقابل را - حتی اگر به شکست بینجامد - به دنبال داشته باشد. این دیدگاه نسبت به عشایر ثمره دیدگاه بالاترین رده نظامی و حکومتی بود، بدون اینکه به عواقب و نتایج آن اندیشیده شود. طبیعتاً قتل رؤسای قبایل، خصومت‌های دیرینه لرها را تجدید کرده در ظرف یک ماه منطقه‌ی جنوب لرستان دوباره صحنه ناآرامی‌ها شد. چندین پست کوچک نظامی مورد حمله قرار گرفت و در چند مورد کاملاً نابود شد. کاروان‌ها مورد دستبرد قرار می‌گرفتند و جاده میان خرم‌آباد - دزفول بسته شد. عملیات ارتش علیه قبایل به شنیع‌ترین خشونت‌ها منجر شد. در هر دهکده‌ای تعدادی از مردم به

دار آویخته شدند. اموالشان به غارت رفت، به زنان هتک حرمت شد و جواهراتشان را به سرقت بردند.

سوءاستفاده امرای ارشد ارتش، نارضایتی عمیقی را در میان ایلات به وجود آورد و فاصله آنها را با دولت بیشتر و بیشتر ساخت. ایلات و رضاخان کاملاً به یکدیگر بی‌اعتماد بودند. در سراسر کشور تقریباً با تنفر از شاه یاد می‌کردند. تنها اعتماد موجود میان شاه و امرای ارتش بود. نکته جالب این که خشونت رضاخان در برابر عشایر در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. شاهان قاجار اگر چه مال و منال شخصی زیادی جمع کرده بودند، اما شواهدی در دست نیست که نشانگر آن باشد که آنها از مازاد ثروت عشایر درآمدی کسب کرده باشند، برعکس چون شاهان قاجار برای حمایت نظامی، هم در سطح محلی هم در سطح گسترده‌تر به ایلات متکی بودند، سعی بر حفظ و تقویت روابط و پیوندهای قبیله‌ای داشتند. علیرغم این، شاهان قاجار نیز به دلیل پایگاه اجتماعی عشیره‌ای، حمایت سایر نیروهای اجتماعی یعنی زمینداران را از دست داده بودند. به هر حال قاجارها به جامعه ایلی و کوچ‌رو متکی بودند و رضاشاه به امرای نظامی، روشنفکران، زمین‌داران و تجار وابسته بود و در این منظر وجود ایلات و عشایر محلی از اعراب نداشت.

بر اساس این منظر بود که رضاخان کمتر از سه سال بعد از کودتا توانست قدرت‌های محلی در گیلان، آذربایجان، کردستان، لرستان، فارس و خراسان را مهار کند<sup>۳۳</sup> و بدین ترتیب بر قدرت دولت مرکزی، نه اقتدار مشروع آن، بیفزاید. نحوه‌ی برخورد ساخت مرکز سیاسی با پیرامون ایلی سه مرحله اقدام احتیاطی، اقدام خشونت‌بار و اصلاحات از بالا را در دوران رضاشاهی طی کرده است. سال‌های ۱۲۹۹ - ۱۳۰۴ دوران اول، سال‌های ۱۳۰۴ - ۱۳۱۲ دوران دوم و سال‌های ۱۳۱۶-۱۲ دوران سوم هستند.

در دوره اول، رضاخان حرکت خود را با احتیاط آغاز کرد. ایلات بزرگ به خوبی مسلح بودند. آنها سلاح‌های خود را از واحدهای نظامی اروپایی یا واحدهای تحت فرماندهی افسران اروپایی گرفته بودند که در اثنای جنگ جهانی اول در ایران فعالیت می‌کردند. او می‌دانست که تعلیم واحدهای منظمی که بتوانند با مخالفان سرسخت، متحرک و بی‌پروا مقابله کنند مدتی طول خواهد کشید؛ بنابراین در آغاز ایلات را علیه یکدیگر برانگیخت. اما هنگامی که نسبت به نیروهای خود اطمینان کافی پیدا کرد، قلمروهای ایللی را یکی پس از دیگری، مشمول پرداخت مالیات و سربازگیری کرد. ایلات که به پرداخت این قبیل عوارض خو نکرده بودند، تقاضاهای مالی حکومت را باری خردکننده احساس می‌کردند. در حالی که احضار جوانان به خدمت نظام، نیروی انسانی آنها را جداً تضعیف می‌کرد و به این ترتیب از توانایی آنها برای مقابله بهتر با دست‌اندازهای حکومت می‌کاست؛ لذا به مقاومت برخاستند اما به طرز خشونت‌باری به دست واحدهای ارتش سرکوب شدند. این واحدها که به منظور اجرای سیاست اسکان اجباری اعزام شده بودند، این سیاست را با بی‌کفایتی و خشونتی که قابل پیش‌بینی بود به انجام رساندند. از دیدگاه عشایر، اسکان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با از میان رفتن دام‌ها، کاهش مواد غذایی و تنزل سطح زندگی، بیماری، مرگ و میر بیشتر، از دست رفتن آزادی و استعمار به وسیله مقامات محلی و حکومتی همراه بود. بعضی قبایل فقط در نتیجه کناره‌گیری رضاشاه در ۱۳۲۰ از نابودی نجات یافتند.<sup>۳۳</sup>

در دوره دوم، رضاشاه کنترل کامل نظام سیاسی را به دست گرفت و به نوسازی نظام اجتماعی - اقتصادی پرداخت. برنامه «دولت‌سازی» شامل گسترش نهادهای مرکزی و محدود کردن هم‌زمان سازمان‌ها، آداب و رسوم و زبان‌های محلی، موجب کاهش قدرت رؤسای ایلات شد. کاهش قدرت رؤسای ایلات در سه عرصه‌ی فرهنگ‌زدایی، تخریب ساختار قبیله‌ای و اسکان اجباری بود. البته



اقدام رضاشاه در رویارویی با پیرامون عشائری، بعد از سقوط وی به شکست کامل انجامید و عشایر کوچ‌روی خود را دوباره آغاز کردند.<sup>۳۴</sup> دلایل این شکست بسیار واضح است، از آنجا که نگاه و نگرش ساخت مرکز سیاسی نسبت به پیرامون ایلی و عشائری در ایران دوره رضاشاه عمدتاً مبتنی بر جلوگیری از ایجاد قدرت‌های رقیب در پیرامون و سرکوب کردن آنها و انقیاد و اطاعت محض آنها از ساخت مرکز سیاسی بود.<sup>۳۵</sup> عشایر تا آنجایی که توانستند به رویارویی نظامی با دولت مرکزی پرداختند و در زمان ناتوانی نیز دایماً به دیده خصومت و دشمنی به دولت نگاه می‌کردند. دولتی که نه تنها آنها را در برنامه‌های عمرانی، اقتصادی، صنعتی و توسعه ملی شرکت نداد.<sup>۳۶</sup> بلکه عزم خود را بر نابودی آنها حزم کرده بود. طبیعی است که در این تعامل، ادغام جامعه ایلی در جامعه ملی امری واهی و بیهوده باشد و ایلات حرکت‌های گریز از مرکز را بر ادغام در مرکز ترجیح دهند، بر همین اساس است که فرد هالیدی استدلال می‌کند که در دوران پهلوی اول و دوم هر چند زیرساخت‌های صنعتی، عمرانی و اقتصادی کشور دچار تحولاتی کمی شدند اما تحولی کیفی، در عرصه فرهنگ، ملت‌سازی، همبستگی و اقتدار ملی، صورت نگرفت و دوران پهلوی اول و دوم تفاوتی با دوران قبل نداشت.<sup>۳۷</sup> سیاست‌های نادرست مرکز سیاسی نسبت به پیرامون ایلی با مبادی نظری ادغام یا سازگاری پیرامون با مرکز هم‌خوانی نداشت. یکی از این سیاست‌ها، سیاست اسکان اجباری عشایر بود. بر اساس سیاست اسکان عشایر «... از کوچ و مهاجرت سالانه ایلات در فصل زمستان به چراگاه‌های تابستانی جلوگیری به عمل آمد. برای اسکان ایلات همیشه مکان‌ها و مناطق مناسب انتخاب نمی‌شد، بهداشت و آموزش آنها تأمین نمی‌شد و تسهیلات کافی از طریق آموزش کشاورزی و تهیه ابزار و آلات کشاورزی در اختیار ایلات قرار نمی‌گرفت... سیاست ایل زدایی رضاشاه ... منجر به وارد آمدن زیان‌های سنگین به احشام و چهارپایان و در نتیجه تقلیل تعداد آنها و فقر ایلات شد».<sup>۳۸</sup>

سایر سیاست‌های مرکز سیاسی نسبت به ایلات از قبیل وحدت لباس، خدمت نظام وظیفه اجباری، لغو انقباب، سیاست‌های فرهنگی از طریق سازمان بدآوازه پرورش افکار و... نیز کاملاً امرانه، تحکمی و فاقد پیوندها و ارتباط ساختاری، فرهنگی و ذهنی با مضامین و ماهیت جامعه ایللی بودند. خدمت نظام وظیفه اجباری، در واقع سرکوب پیرامون توسط پیرامون از یک سو و «خدمت به دولت مرکزی به هر صاحب قدرت دیگری محسوب می‌شود»<sup>۲۰</sup> این سیاست‌ها فقط به دولت‌سازی انجامید اما نتوانست ملت‌سازی را به وجود بیاورد.

در مرحله سوم حکومت رضاشاه، ساخت مرکز سیاسی الگوی همگون‌سازی و شبیه‌سازی پیرامون را با استفاده از توسعه زیرساخت‌های ارتباطی (کشیدن جاده راه، خطوط شوسه، راه‌آهن، تلگراف و تلفن و اقدامات عمرانی دیگر) از یک سو و تخریب خرده فرهنگ‌های بومی به منظور ایجاد یک هویت دولتی یکسان و شبیه به هم آغاز کرد.

تغییر اجباری البسه سنتی از جمله یکسان‌سازی‌های مرکز سیاسی بود، که در واقع و در تحلیل نهایی چیزی جز انطباق با الگوهای رایج غربی توسط دولت مرکزی ایران نبود. تغییر اجباری البسه به هیچ وجه تاکنون هم در جوامع ایللی و عشایری صورت نگرفت، چه به صورت منع حجاب، چه به صورت چادر بر سر کردن زنان ایللی - عشیره‌ای، تنها بخش قبیلی از مردان ایللی - عشیره‌ای، آن هم بخش محدودی از الگوهای پوششی ساخت مرکز را پذیرفتند.<sup>۲۱</sup>

بدین ترتیب، تحت تأثیر عوامل بین‌المللی، یعنی نفوذ سرمایه‌داری جهانی در اقتصاد ملی ایران و نیاز به تغییر ساختاری داخل ایران از یک سو و حوادث و رویدادهای ۱۵ ساله بعد از انقلاب مشروطه، ساخت مرکز سیاسی در ایران شکل گرفت که فقط به ارتش متمرکز، دیوانسالاری مدرن، دربار و اسطوره ناسیونالیسم متکی بود و در ایجاد دولت‌سازی مورد حمایت کامل قدرت‌های خارجی بود. چنان‌چه بولارد در خاطرات خود در این مورد می‌نویسد: «... یکی از اولین

مشکلاتی که در ایران با آن روبه‌رو شدیم، مسأله چگونگی برخورد ما با عشایر بود. چون اصولاً در بافت جمعیتی ایران، حضور عشایر گوناگون از اهمیت خاص برخوردار است. تا قبل از این که رضاخان یک حکومت مرکزی پر قدرت در ایران به وجود بیاورد، عشایر از یک حالت نیمه استقلال برخوردار بودند و همه کسانی که در مناطق عشایری، کسب و کاری داشتند ناچار می‌بایستی با رؤسای عشایر مورد نظرشان روابط حسنه‌ای ایجاد کنند. به همین جهت موقعی که استخراج نفت مورد توجه قرار گرفت... اگر شیخ محمدره برای حراست از پالایشگاه نفت جنوب با ما مساعدت نمی‌کرد و یا سران ایل بختیاری امنیت چاه‌ها و لوله‌های نفت را فراهم نمی‌ساخت، اصولاً مسأله‌ی استخراج نفت جنوب منتفی بود و امتیاز کسب شده حداقل در سال‌های اولیه‌اش به هیچ وجه نمی‌توانست قابل بهره‌برداری باشد»<sup>۴۱</sup> بولارد در ادامه می‌افزاید «... تشویق ایلات مطلوب نبود... هدف به کار انداختن تشکیلات اداری مدنی است و ما نمی‌توانیم در مرکز یک سیاست داشته باشیم و در مناطق عشایری یک سیاست دیگر»<sup>۴۲</sup>.

ناکارآمدی سیاست‌های سرکوب‌گرایانه در دوره‌ی رضاشاه منجر به واکنش‌های متقابل ایلات شد که بر اساس یک قاعده سنتی در مقابل هرنیروی مخالف مقاومت نشان می‌دادند. به رغم استیلابی نظامی دولت رضاشاهی بر ایلات، ادغام پیرامون در مرکز صورت نگرفت و بلافاصله بعد از سقوط او «... آن گروه از خوانین که از ادوار طولانی تبعید و محبس، جان به در برده بودند، بی‌سرو صدا به میان طوایف خود بازگشتند و برای اعاده اقتدار از دست رفته و استرداد املاک مصادره شده خود دست به کار شدند»<sup>۴۳</sup>.

بر این اساس بود که سرنگونی و سرانجام مرگ رضاشاه در تبعید، کسی را متأسف نساخت. سقوط حکومت پهلوی اول رضاشاه پایان دوران سیاست مهار دولتی و آغاز سیاست کشمکش اجتماعی بود.<sup>۴۴</sup> کشمکشی که محصول و برآیند رهایی از اجبار و نظارت مرکز سیاسی بود. بر این اساس بود که «... پس از ۱۳۲۰

ایلات کوچنده که در دوره‌ی رضاشاه به اجبار اسکان یافته بودند، شروع به تخریب خانه‌های ثابت خود کردند و با خشونت بی‌سابقه از هر آن چه به دوره اسکان مربوط می‌شد انتقام گرفتند. مزارع نابود، درخت‌ها ریشه‌کن شدند. همه مظاهر اسکان از بین رفت و کوچ‌نشینی دوباره آغاز شد.<sup>۴۵</sup>

### پایان سخن

روی هم رفته طی سال‌های بعد از انقلاب مشروطه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۲۸۵-۱۲۹۹) به دلایل ضعیف ساختار سیاسی مرکزی، حرکت‌های گریز از مرکز در پیرامون ایلی ایران صورت گرفت که بر محلی‌گرایی، خودمختاری و قطع ارتباط با دولت مرکزی ایران تأکید داشتند. کودتای سوم اسفند، آزادی منفی (رهایی از سلطه) که یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطه و فروپاشی ساختار استبدادی قاجار بود، از بین برد. ساخت مرکز سیاسی جدید تدریجاً با پیرامون ایلی به رویارویی پرداخت، این رویارویی از مباحثات مصلحتی تا جنگ تمام عیار و تغییر در بنیادهای اقتصادی - فرهنگی را شامل می‌شود. ساخت مرکز در دوره پهلوی اول برخلاف ساخت سیاسی دوره قاجار، اتکا به پیرامون ایلی نداشت و اگر هم گاهی با پیرامون ایلی به مرادده می‌پرداخت، تنها جنبه تاکتیکی داشت. بنیادهای دولت مدرن بر ارتش مدرن غیرایلی، بوروکراسی و حمایت‌های برخی اقشار روشنفکر، زمین‌داران و تجار استوار بود. آموزه‌های اصلی دولت مدرن، وحدت ملی، ناسیونالیسم، تمرکزگرایی، دولت‌سازی و ملت‌سازی بودند. فرایند تمرکزگرایی ساخت مرکز سیاسی در دوره پهلوی اول، با استیلای وی بر مجلس شورای ملی و انحلال مجلس در ۱۳۰۲،<sup>۴۶</sup> تبدیل ارتش به ابزاری جهت حفظ سیطره خود<sup>۴۷</sup> شروع شد که در مجلس پنجم تثبیت شد. مجلس پنجم مشروطه، پس از چهار دوره نمایش توزیع قدرت و فعالیت کانون‌های گوناگون اقتدار از جمله مقننه - در جهت تمرکز قدرت تسلیم شد و به تصرف همه

هرم‌های اعمال سلطه و سیطره نظامی از سوی سردار سپه رسمیت بخشید. مجلس پنجم در میان موجی شدید از مخالفت اقلیت، فرماندهی کل قوا را که طبق قانون اساسی خاص مقام سلطنت بود به سردار سپه تفویض و به او اختیارات کامل برای استفاد از مقام فرماندهی را داد.

رضاشاه پس از تثبیت قدرت سیاسی و قلع و قمع مخالفان، سیطره بوروکراسی دولتی را به اقصی نقاط کشور گسترش داد. بر اساس قانون ۱۶ آبان ۱۳۱۶، کشور به ۱۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تبدیل شد که هر استان شامل چند شهرستان، هر شهرستان مشتمل بر چند بخش، دارای چند دهستان و هر دهستان متشکل از چند قصبه و ده بود.<sup>۴۸</sup> طبق این قانون تعیین استانداران، فرمانداران و بخشدارها توسط وزارت کشور صورت می‌گرفت و این مقامات مسؤلیت انتخابات مجلس را نیز به دست گرفتند. همچنین نظارت بر کار عشایر و حتی گزارش رفت و آمد آنها در مناطق عشایری به عهده بخشداران بود که همراه بایک افسر ارتش به نمایندگی از دولت در هر منطقه عشایری این وظایف را به عهده داشتند.

بدین ترتیب ساخت مرکز سیاسی و ارکان و اجزاء آن بر پیکره‌ی پیرامون به شکل کامل مسلط شد و بوروکراسی دولتی با قدرت تمام، همه قدرت‌های محلی را کنار زد و سرنوشت افراد را به یک مرکزیت واحد واگذار کرد. در نتیجه اصلاحات آمرانه و اقتدارگرایانه از بالا، همراه با استبداد سیاسی و از میان بردن تکثر سیاسی و تنوع فرهنگی، نه تنها ملت‌سازی را به همراه نیاورد به توسعه نیافتگی سیاسی نیز انجامید، وضعیتی که در آن «فقط یک نفر بود که فرمان می‌داد (رضاشاه) و دیگران مهره‌هایی در دست او بودند»<sup>۴۹</sup> که در صورت مخالفت راهی جز خودکشی یا اعدام نداشتند. تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، شیخ خزعل، سرلشکر امیر طهماسبی، سرتیپ درگاهی، سرلشکر آیرم، سردار اسعد بختیاری، صولت‌الدوله قشقایی، فرخی یزدی، هدایت، فروغی، بهرامی، جهانبانی و... از

جمله رجال مملکتی بودند که در دوره رضاشاه، اعدام، خودکشی، فرار، زندانی و بی‌حیثیتی تنها راه فرارویشان بود.<sup>۱۰</sup>

### منابع:

- ۱- ماکس وبر، *دانشمند و سیاستمدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۸۳.
- 2- Said Amir Arjomand, *The Turban for Crown*, Oxford Unviersity Press, 1988, PP. 24-25.
- 3- R.Bendix, *Nation Building and Citizenship*. New York, 1969, P.37.
- 4- R. Savory, *Iran Under the Safavids*, Combridge. 1980, PP.177-202.
- 5- N. Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*, California University Press, Claremont, 1960, P.4.
- 6- Said Amir Arjomnd, op.cit, P.33.
- ۷- زهرا شجاعی، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری*. بی‌نا، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۳۷.
- ۸- محمد تقی بهار. *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. تهران. ۱۳۲۲. ص ۵۴.
- ۹- کارل مارکس، *مقدمه بر مانیفست کمونالیست*، ترجمه م. پورهرمان، بی‌نا، ۱۳۴۷، ص ۳۲۰-۳۷.
- ۱۰- برتران بدیع، *توسعه سیاسی*. ترجمه احمد نقیب‌زاده، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳-۱۳۶.
- ۱۱- عزیز کیاوند، *حکومت، سیاست و عشایر*، انتشارات عشایری، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۴.
- 12- Akbar Aghajanian, *Ethnic Inequality in Iran*, An Overvie, Int. J. Middel East Stud, 15(1983), P.221.
- ۱۳- یرواند آبراهامیان، *پیشین*، ص ۱۵۲.
- 14- Fazel, G.Reza, "*Tribes & States in Iran, From Pahlavi to Islamic Republic*", in Haleh Afshar(ed) *Iran: A Revolution ni Turmoil*, London, Macmillan, 1985.
- 15- Akbar Aghajanian, op.cit, P.221.

16- Reza Arasteh, *Education & Social Awakening in Iran*, Leiden, E.J. Brill, 1962, P.50.

۱۷- ژان پیر دیگار و اصغر کریمی، «بختیاری‌ها، زیر نفوذ غرب، پذیرش فرهنگ غرب و فرهنگ زدایی». مجموعه مقالات ایران و اقتباس‌های فرهنگی شرق از مغرب زمین (زیر نظر یان ریشار)، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹، ص ۱۴۰.

18- Reza Fazel, *opcit*, P.218.

۱۹- فخرالدین عظیمی، *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۳، ص ۷۷.

۲۰- علی اصغر زرگر، *تاریخ روابط سیاسی ایران، انگلیس*، ترجمه کاوه بیات، نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۳۲.

۲۱- حسن شفیعی، *فرهنگ ایلی و عشیره‌ای و گفتمان جامعه مدنی در ایران*، فرهنگ عمومی، شماره ۱۸-۱۹، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۲۵-۱۲۹.

۲- هوشنگ امیراحمدی، «قومیت و امنیت»، ترجمه حسن شفیعی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره دوم، تابستان ۷۷.

۲۳- این نکته با توجه به اسناد موجود کاملاً حقیقت دارد. در قضیه نفت شمال، هنگامی که احمد قوام رئیس الوزراء بود، در ۱۹ آبان ماه ۱۳۰۰ وضعیت مالی دولت آن چنان وخیم بود که وی طی نامه‌ای به حسین علاء (سفیر ایران در واشنگتن) می‌نویسد: «...بی پولی تمام کارها را فلج کرده... حقوق قشون و پنیس طهران چهار ماه است نرسیده، تنها قشون دو میلیون و نیم طلبکار است... در این شرایط کابینه به واسطه عسرت و بی‌پولی استعفا خواهد داد... اگر ممکن نمی‌شود پول ز آمریکا تهیه شود بدون تأخیر مرا مطلع نمایید که استعفای خود را به حضور همایونی تقدیم دارم».

۲۴- حسن ارفع، *در خدمت پنج سلطان*، مترجم سید احمد نواب، بهرآئین، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱-۱۴۵ و ص ۱۹۶.

25- Reza Fazel, *opcit*.

- ۲۶- استفانی کرونین، *ارتش و حکومت پهلوی*، ترجمه غلامرضا علی بابایی، نجسته، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸-۱۹۲.
- ۲۷- حمید احمدی، پیشین، ص ۲۲۱.
- ۲۸- استفانی کرونین، پیشین، ص ۲۴۲.
- ۲۹- استفانی کرونین، پیشین، ص ۲۶۵.
- ۳۰- همان، ص ۳۸۰.
- ۳۱- همان، ص ۳۸۰.
- ۳۲- مارگارت لاینگ، *مصاحبه با شاه*، ترجمه اردشیر روشنگر، البرز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۷.
- ۳۳- سریع‌القلم، پیشین، ص ۵۲، به نقل از:
- کاوین همبلی، *خودکامگی پهلوی*، کمبریج، ترجمه عباس مخبر، طرح‌نو، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۶-۲۷.
- ۳۴- ژان پیردیگار و اصغر کریمی، *بختیاری‌ها*، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۱، ص ۱۴۰.
- ۳۵- عزیز کیاوند، *حکومت، سیاست و عشایر*، انتشارات عشایری، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۲.
- ۳۶- ابراهیم فیوضات، *دولت در عصر پهلوی*، چاپخش، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۷.
- ۳۷- فرد هالیدی، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۲.
- ۳۸- حمید احمدی، پیشین، ص ۲۱۳، به نقل از:
- ۳۹- جمشید بهنام، *ایرانیان و اندیشه تجدیدی*، فرزاد، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۳.
- ۴۰- برای مطالعه بیشتر بنگرید به:



- محمدعلی همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۴۱- ریدر بولارد و کلارمونت اسکراین، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۱.
- ۴۲- لونس فاست، *ایران و جنگ سرد*، ترجمه کاوه بیات، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۶۳.
- ۴۳- پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، پیشین، ص ۲۱۳.
- ۴۴- همان، ص ۲۰۳.
- ۴۵- حمید احمدی، پیشین، به نقل از:
- حبیب الله پیمان، *ایل قشقایی*، مؤسسه تحقیقات بهداشتی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۴۵-۴۴۶.
- ۴۶- ملیکف، استقراز دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸، ص ۶۶.
- 48- Leonard Binder, *Iran, Political Development in a Changing Society*, Berkeley, Los Angeles, University of California Press, 1962, P.144.
- ۴۸- محسن مدیرشانه‌چی، *تمرکزگرایی و توسعه نیافتگی در ایران معاصر*، رسا، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۳.
- ۴۹- پیتز آوری، *تاریخ معاصر ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد دوم، عطایی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۸.
- ۵۰- محمدعلی همایون کاتوزیان، *مصدق و نبرد قدرت*، ترجمه احمد تلدین، رسا، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۶-۷۷.



پرو، شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی